آبله‌کوبی در ایران: سابقه، روش‌ها، مخالفت‌ها

مصطفی کریمخان زند*

چکیده

بیماری آبله از جمله بیماری‌های شایع در میان اطفال و عامل مهمی در مرگ و میر آنان طی دو سده گذشته در ایران بوده است. این مقاله به تاریخی از فرایند آبله کوبی در ایران سده سیزدهم هجری قمری می‌پردازد و پس از ارائه‌ی گزارشی تاریخی از شیوع این بیماری و نیز رواج آبله‌کوبی در ایران، شیوه‌های آبله‌کوبی رایج را بر می‌شمارد. توضیح داده می‌شود که آبله‌کوبی حتی در طریقه‌ی جدید نیز گاه به صور مختلف انجام می‌گرفت و تنها از یک شیوه‌ی خاص استفاده نمی‌گشت. در نهایت نشان داده می‌شود که در ایران دست کم طی دو سده پیش از اولین آبله‌کوبی‌ها، احتمالاً مایه‌کوبی آن سان که تعدادی از مورخین تاریخ پزشکی بدان اشاره کرده‌اند، جز تنها در مواردی محدود و در پاره‌ای ایلات و قبایل وجود نداشته است. در پاسخ به این مسأله است که به پاره‌ای مخالفت‌ها با آبله‌کوبی اشاره شده و در این باب شواهد و مستندات تاریخی ارائه می‌شود.

واژگان کلیدی

آبله، آبله‌کوبی، ایران، تاریخ پزشکی، مایه‌کوبی

*کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران Email: mkzand@gmail.com

با سپاس فراوان از یاری‌ها و رهنمودهای فکری دکتر محمد مهدی اصفهانی

مقدمه

آبله‌کوبی رخداد مهمی بود در تاریخ سده‌های اخیرکه تأثیراتی بی‌شک پر اهمیت چه در حیطه دانش پزشکی و چه در سایر حوزه‌های سیاسی و اجتماعی از خود بجای نهاد. بررسی تاریخیِ این موضوع، نه فقط پاره‌ای وجوه پوشیده‌ی چالش‌هایی را آشکار خواهد کرد که طبابت بومی ما در لحظه‌ی مواجهه با رویه‌ها و کردارهای دانش پزشکی جدید با آن روبرو گشته بود، بلکه تاریخ علم ما را یاری خواهد بخشید تا با تدقیق و تأمل در شیوه و کیفیت این مواجهه به امکان صورت بندی‌های نوینی از دگرگونی در تاریخ پزشکی بیندیشد و نیز تاریخ‌نگاری ما را قادر خواهد ساخت تا با پرداختن به این گونه موضوعات، باب تحلیل‌هایی نو را بر فهم اکنونیت تاریخی ما گشاده نماید. در این مقاله، ابتدا شرح مختصری از مرض آبله و آبله‌کوبی‌های صورت گرفته در ایران، ارائه می‌کنم. سپس به انواع آبله‌کوبی‌های رایج پرداخته و به این پرسش پاسخ می‌دهم که آیا مایه‌کوبی چنان که تعدادی از مورخان ما پنداشته‌اند، پیش از این نیز در ایران رایج بوده است یا تنها پس از کشف شیوه آبله‌کوبی جدید در این دیار شایع گشت؟ و در نهایت، به پاره‌ای مخالفت‌ها با اجرای این عمل و نیز برخی جوانب آن اشاره خواهم کرد.

تاریخچه

آبله از جمله امراض رایجی بود که گرچه گستره‌ای ملی به خود نگرفت اما به صورت اپیدمی‌های محلی متعددی شایع می‌گشت و «عامل مهم مرگ در میان بچه‌ها بود» (فلور، ۱۳۸۶، ص ۴۴). به باور سر جان ملکم این بیماری وحشتناک اغلب به منزله‌ی تهدیدی برای کاهش جمعیت همه شهرها به شمار می‌رفت (مالکم، ۱۸۱۵، ص ۳۸۲). موریه اشاره می‌کرد که آبله هر ساله تلفاتی را در میان ایرانیان بجا می‌گذاشت (موریه، ۱۸۱۸، ص ۱۹۱). پولاک نیز می‌نوشت که آبله «در مرگ و میر

فراوان کودکان و در نتیجه در تقلیل جمعیت سهم اصلی و اساسی را به عهده دارد» (پولاک، ۱۳۶۸، ص ۴۶۵). خود او اشاره می‌کرد که در بهار ۱۲۷۵ق تنها در اصفهان متجاوز از ۸۰۰ بچه از بیماری آبله جان سپردند. در ابتدای اعلانی که در ۲۶ صفر ۱۳۲۹ه.ق از طرف اداره حفظ الصحه وزارت داخله، جهت آبله‌کوبی اهالی تهران و بلوکات و قرای حوالی آن صادر گشته بود، از تلفات این مرض یاد می‌شد که همچنان قربانی می‌گرفت (روستایی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۶).

اما این بیماری تنها اختصاص به اطفال نداشت و گاه می‌شد آن دسته از بزرگسالانی که در کودکی آبله درنیاورده بودند، در سنین بالا مبتلا شده و می‌مردند.[۱] از اینکه وسعت و گستره بیماری آبله طی سده‌های گذشته چگونه بوده است، اطلاعات دقیق و مدونی در دست نیست. شایدگستره‌ی این بیماری پیش تر به آن اندازه که در سده‌ی سیزدهم هجری قمری گزارش می‌شد، وجود نداشته است؛ چنانکه تاورنیه می‌پنداشت که «در ایران به آبله کمتر دچار می‌شوند» (تاورنیه، ۱۳۸۳، ص ۳۰۲) و یا شاردن می‌نوشت که ایرانیان گرفتار بیماری‌ای چون آبله نمی‌شوند و آن را شایع نمی‌دانست (شاردن، ۱۳۷۲، ص ۱۱۲۸).

محتمل اولین باری که آبله‌کوبی به شیوه جدید در ایران بکار گرفته شد توسط دکتر جوکس جراح انگلیسی و در حدود سال ۱۸۰۴م/۱۲۱۹-۱۲۱۸ق و در بوشهر بوده است که وی اقدام به آبله‌کوبی اطفال نمود و ظاهرا با مخالفت دولت خاتمه یافت. همو در ۱۸۱۰م/۱۲۲۵-۱۲۲۴ق تعدادی از بچه‌های ارمنی را واکسینه کرد.[۲] وی تنها یک پزشک نبود و در عمل مسؤولیت‌های سیاسی دولت متبوع خود را نیز بر عهده داشت.[۳] دو سال پس از این تاریخ بود که پزشکان همراه هیأت سر گور اوزلی به رغم مخالفت‌های اطبای ایرانی، ۳۰۰ کودک را آبله‌کوبی کردند (رایت، ۲۰۰۱، ص ۱۲۳).

درزمستان ۱۸۱۳م/۱۲۲۸ق اطبای سفارت انگلیس در تهران اقدام به آبله‌کوبی اطفال نمودند و آن سان که موریه گزارش داده است در بدو امر موفقیت‌آمیز بوده و زنان فراوانی کودکان خود را جهت آبله‌کوبی توسط جراحان سفارت می‌آورده‌اند، ولی با مخالفت اطبای ایرانی و مداخله‌ی فراشان دولتی جلوی این کار گرفته شد. وی اشاره می‌کند که بیشتر کودکانی که آبله‌کوبی شدند از طبقه فقیری بودند که از بابت خدمات رایگانی که به ایشان داده می‌شد خرسند بودند (موریه، ۱۸۱۸، ص ۱۹۱).

ظاهراً در همین سال بوده است که دکتر جان کورمیک فرزند چارلز کورمیک، پزشک مخصوص عباس‌میرزا فرزندان او را آبله‌کوبی کرد. چند سال بعد و پس از حصول اطمینان از صحت اطفال، عباس‌میرزا پزشک مزبور را مأمور ساخت که این عمل را به حاجی بابا[۴] آموخته تا او در «کل اطفال رعایا و غیرها اجرای عمل مذکور نماید» و همین طور حکیم عبدالصبور خوئی را امر کرد تا رساله‌ای در این باب ترجمه و تصنیع نماید.[۵] (خویی تبریزی، ۱۲۴۳، صص ۵-۴) ظاهراً همین رساله بود که بعدها و به هنگامی که امیرکبیر قانون آبله‌کوبی اجباری را برپا می کرد، از نو طبع و منتشر گشت. با توجه به شواهد و قرائن بجا مانده، گمان می‌کنم این آبله‌کوبی عمومی که برای اولین بار از طرف حکومت صورت می گرفت، بر خلاف آنچه برخی مورخین پنداشته‌اند، به سال ۱۲۴۳ه.ق انجام گرفته باشد.[۶] حکیم خوئی در رساله مزبور، در باب تعداد اطفالی که در آذربایجان به حکم عباس‌میرزا آبله گاوی زدند می‌نویسد: «از دارالسلطنه تبریز داخلا و خارجا ۲۵۰۰۰ نفر تخمیناً، و از محال‌ها و قریه‌های او ۱۵۵۴۱ نفر، و از دارالصفای خوی و دهات او ۸۲۱۴ نفر، و از ارومیه و اطراف او ۶۰۲۵ نفر، و از مراغه ۵۰۳۷ نفر، و از محال ارونق ۱۰۰۰ نفر، و از سنندج و توابع او ۱۸۰۰۰ نفر، خلاصه از کل بلاد

آذربایجان و قری و قصبات او قریب هشتاد هزار نفر طفل را با مایه آبله گاوی آبله زده‌اند» (خویی تبریزی، ۱۲۴۳، ص ۷).

در ۱۲۳۴ق محمد علی میرزا دولتشاه والی کرمانشاه، شخصی به نام اوانس مرادیان یکی از ارامنه بغداد را جهت خدمت مترجمی به کرمانشاه آورد و ظاهراً طریقه آبله‌کوبی جدید چه در بغداد و چه در کرمانشاه به دست او انجام گرفته است. وی بیست و پنج شاهزاده زن و مرد از خاندان دولتشاه را تلقیح نموده «و پس از آنکه از کرمانشاه به بلاد دیگر ایران رفت عین همین عمل را در همدان و طهران و کاشان و اصفهان معمول داشت و همه وقت صورتی از تلقیح شدگان را به خواهش دکتر مک نیل طبیب سفارت انگلیس در طهران پیش او می‌فرستاد». (اقبال، ۱۳۲۶، صص ۷۰-۶۹).

اما اجرای آبله‌کوبی ظاهرا از همان ابتدا با مخالفت‌ها و منازعات بسیاری انجام می‌گرفت و به رغم تمامی فشارها و اجبارهای حکومتی و نظارت بر انجام آن و تعیین جریمه‌ها جهت متخلفین، باز هم بسیاری از کوبیدن آبله شانه خالی می‌کردند و این بیماری حتی تا روزگار معاصر نیز تلفات داشت (زرین کوب، ۱۳۸۴، ص ۸۴۹؛ صدیق، ۱۳۱۴، ص ۴۰) و تا اوایل سده چهارده ه.ش. در برخی مناطق بسیاری از مردم تن به تلقیح نمی‌دادند.[۷]

انواع آبله‌کوبی

عمل آبله زدن به این نحو بود «که [از] آبله گاو جراحت و ریم[۸] بردارند، در عضوی از اعضای طفلی بزنند که آن طفل هنوز آبله در نیاورده باشد و این عمل باعث بروز دانه‌ای چند و دمل‌های کوچک می‌گردد که ظهور آن‌ها در بدن طفل باعث این می‌شود که آن طفل دیگر بار آبله در نمی‌آورد، و من بعد مادام الحیوه

از اعادت و سرایت مرض آبله مأمون و از آفات خطرناک این علت ردیّه و ماده خبیثه، محفوظ و مصون می‌نماید» (خویی تبریزی، ۱۲۴۳، ص ۱).

باید دقت داشت که آبله‌کوبی‌ای که در سده سیزدهم در ایران مورد استفاده قرار گرفت، اشکال مختلف و متنوعی داشت و تنها به یک شیوه انجام نمی‌گرفت و محتمل تفاوت در این شیوه‌ها دلایل ویژه خود را داشته است. در همان رساله تعلیم نامه در عمل آبله زدن به جز طریقه‌ای که اشاره رفت، انواع دیگری از آبله‌کوبی نیز مطرح می‌شد: «اگر مایه آبله را از گاو برداشته و در بدن طفلی زده‌اند، از همان طفل بردارند و در بدن طفل دیگر بزنند باز از آبله در آوردن آن مانع خواهد شد. و همچنین است حکم آنکه اگر همان مایه را از بدن طفل دوم برداشته و در بدن طفل سیم بزنند و از سیم برداشته و در چهارم بزنند و از چهارم برداشته و در پنجم بزنند تا به هر پایه که برسد. و از این همه نقل شدن پی در پی در همان مایه عیبی و نقصی به هم نمی‌رسد بلکه به همان حال مؤثر و کارگر است». گرچه حکیم خوئی در ادامه و تاحدی در مخالفت با چنین تصوری توضیحاتی ارائه می‌داد مبنی بر اینکه به تجربه آشکار گشته که این روش منجر به کم قوت شدن مایه آبله خواهد شد و سپس راهکاری جهت برطرف ساختن این مشکل ارائه می‌نمود، با اینحال آبله‌کوبی انسانی‌ای که از مایه آبله گاو تهیه می‌شد، چون آبله‌کوبی گاوی روشی پذیرفته شده بود.

در اواخر سده سیزدهم و پس از فرمان ناصرالدین شاه در تاکید مبنی بر پی گیری و انجام عمل آبله‌کوبی،[۹] در رساله‌ای که در همین باب تألیف گشته بود، همچنان رویه‌ی مزبور ملاک عمل قرار می‌گرفت. «در پستان گاو گاهی آبله بروز می‌کند که اگر رطوبت آن را گرفته در جلد انسان داخل نمایند موجب بروز بُثره[۱۰] می‌شود که مشابهت دارد با همان آبله گاو، و اگر رطوبت آن بُثره را هم در

وقت معین گرفته در جلد انسان دیگر و همچنین از او به انسان دیگر داخل نمایند، همان بشره شبیه به آبله گاو بروز می‌کند و رطوبت این بشره عموماً چه از آبله گاو بلاواسطه گرفته شده باشد چه به واسطه از انسان، مایه آبله گاویست» (مجلس حافظ الصحه دارالخلافه ناصره، ۱۲۹۷، صص ۱۵-۱۴).

بنابراین باید دقت داشت هنگامی که صحبت از آبله‌کوبی گاوی در سده سیزدهم می‌رفت، تنها در این رویه که از آبله‌ی گاو مایه‌ای تهیه و به بدن طفل کوبیده شود، خلاصه نمی‌شد و گاه تهیه مایه‌ی آبله‌کوبی، از انسانی که پیشتر با مایه گاوی، آبله‌کوبی شده بود یا خود او به صورتی زنجیره وار به چنین فردی متصل می‌گردید، انجام می‌گرفت و به فرد جدید منتقل می‌گشت. از این رو ظاهراً شیوه مورد بحث، چون شکلِ اصلی آن یعنی آبله‌کوبی با مایه گاوی امری مرسوم و مستعمل بود.

آیا مایه‌کوبی انسانی پیش از آبله‌کوبی به سبک جدید رایج بوده است؟

این مسأله‌ای قابل تأمل است که آیا مایه‌کوبی تا پیش از واکسیناسیون به شیوه جدید در میان مردم و اطبا رونق داشته و بکار گرفته می‌شد یا تنها در عصر جدید بود که پس از کشف جنر انگلیسی در ۱۷۹۶م و به واسطه معرفی فرنگیان و از خلال تدابیر طبی آنان در ایران رایج گشت و مورد استفاده قرار گرفت. به دیگر سخن، آیا دست کم از عصر صفوی و پس از آن، چنانکه تاریخ نگاران ما ادعا نموده‌اند، در ایران پیشگیری از آبله از طریق مایه‌کوبی دنبال می‌شده است یا چنین شیوه‌ای در آن دوران شناخته شده و مستعمل نبود؟

برخی مورخین بر این باورند که مایه‌کوبی انسانی به این طریق که از بثورات شخصی که آبله گرفته بود، مایعی تهیه می‌گشت و به اطفال سالم تزریق می‌شد،

پیش از کشف جنر در ممالک شرقی یا در روستاهای ایران در جریان بوده است (اقبال، ۱۳۲۶، ص ۶۸؛ نفیسی، ۱۳۵۵، صص ۲۷۲-۲۷۱). فی‌المثل استدلال کرده‌اند که از آنجاکه دلاک‌ها و سلمانی‌ها تا همین اواخر نیز به مایه‌کوبی انسانی می‌پرداختند، خود نشانه‌ای است از رواج مایه‌کوبی در شهرها و روستاها از روزگاران گذشته. نفیسی اشاره می‌کرد که در شهر اصفهان و در دوران معاصر نیز همچنان برخی از دلاک‌ها یا سلمانی‌ها اقدام به مایه‌کوبی انسانی می‌کردند و البته آنچه پیداست چنین شیوه‌ای «تا سال ۱۳۲۰ش که قانون مبارزه با بیماری‌های واگیر و بیماری‌های مقاربتی، به تصویب رسید، و در طی آن استعمال مایه آبله انسانی در آبله‌کوبی ممنوع شد» (منظور الاجداد و قاسمی، ۱۳۸۹، ص ۱۳) ادامه داشته است.

مایه‌کوبی انسانی، بدین صورت بود که «پوسته خشک شده دله‌های آبله یک شخص شناخته شده که بیماری مسری نداشت می‌گرفتند و آن را درجای خشکی نگاه می‌داشتند و مقداری از آن را رقیق کرده و بوسیله خراشی که روی پوست اطفال سالم می‌زدند آن را وارد بدن طفل می‌کردند و بعدا پوسته این آبله مصنوعی را گرفته و به اطفال دیگر تلقیح می‌کردند» (نفیسی، ۱۳۵۵، ص ۲۷۱) با این وجود، بسانِ آبله‌کوبی گاوی، مایه‌کوبی انسانی نیز ظاهراً به اشکال دیگری رایج بود. برای مثال نوع دیگر آن بدین شکل بود که «طفلی که آبله آن سبک و کم بوده است، بعد از آنکه آبله آن طفل رسیده و پر می‌شد یکی دو از آن آبله را سوراخ کرده آب آن را گرفته، بازوی طفل سلامت را که آبله درنیامده باشد قدری خراشیده که فی الجمله زخم کرده آن آب را که از آبله گرفته‌اند به آن زخم جزوی طفل می مالیدند. بعد از چند روز در حوالی آن زخم که سه عدد آبله بروز می‌کرد مادام الحیوه آن طفل از این بلیه خلاص می‌شد» (گرگانی، ۱۳۰۰، ص ۶۶۳)

بنابراین مایه‌کوبی انسانی گاه با پوسته‌های خشک شده شخص آبله‌ای انجام می‌گرفت و گاه از آبِ آبله‌های درآمده آن استفاده می‌شد.

دیگرانی از مورخین بر این باورند که پیشتر نیز در ایران شیوه مایه‌کوبی انسانی به شرحی که رفت، خصوصا در میان ایلات و عشایر کاربرد داشت. سر جان ملکم معتقد بود که اطبای ایرانی با مایه‌کوبی آشنایی دارند اما کم آن را بکار می‌برند. وی به گفته یکی از سران قبایل در ۱۸۱۰م اشاره نموده که اظهار داشته بود بعضی قبایل شبانی خاص قادر گشته‌اند که از آبله رها شوند و گرچه ملکم شرحی از سوی این فرد در باب عادات این دسته از قبایل ارائه نمی‌کند، با اینحال در تأیید گفتار او، متذکر احشامی که همراه بسیاری از این قبایل اند، می‌شود و آن را نشانه‌ای دال بر صحت گفتار فرد مزبور می‌داند (مالکم، ۱۸۱۵، ص ۳۸۲-۳۸۳). باوجود آنکه ملکم به آشنایی اطبای ایرانی با مایه‌کوبی اشاره می‌کرد، اما شواهد دقیقی در این باب ارائه نکرده است. اینکه آیا خود با اطبای ایرانی به گفتگو نشسته است و از کیفیت این مسأله اطلاعاتی کسب نموده یا بر شنیده‌هایش از دیگران اکتفا کرده یا تنها با اشاره به رواج مایه‌کوبی میان برخی قبایل بر این امر صحه گذاشته است و این چنین نتیجه گرفته، نامشخص است. موریه بر خلاف ملکم و تقریباً در همان زمان، از مخالفت اطبای ایرانی با این مسئله پرده بر می‌داشت و البته در این مسیر بسان هم وطنش، اشاره دقیقی به جزئیات این ناسازگاری‌ها یا استدلالات و احتجاجات طبابت بومی آن روزگار نداشته است.

احتمالاً آنچه شلیمر بعدها در باب مایه‌کوبی در بلوچستان مذکور داشته بود، موید ابهاماتی است که ملکم پیشتر مطرح کرده بود. شلیمر طی سفری که در حدود ۱۲۸۰ق به بلوچستان داشت، در رابطه با رسمی که در میان بلوچان و در ارتباط با شیوه خاصی از مواجهه با مرض آبله وجود داشت، می‌نوشت: «نه تنها

واکسین از زمان‌های بسیار دور در ایلات و چادرنشینان بلوچستان شناخته شده بود بلکه تا کنون با روشی منحصر به فرد و ابتدایی از آن استفاده می‌کنند. آنان بچه‌ها را که چند زخم کوچک اتفاقی در دست دارند وادار می‌کنند که یک گاو آلوده به آبله گاوی را دست کاری نمایند، معمولا چنین گاوی یافت می‌شود. بلوچ ها واکسین را به نام پوتوگاو (potogav) می‌نامند. من سعی کردم به آن‌ها بگویم آبله‌کوبی با نیشتر بهتر است ولی ریش سفیدان که در آنجا پزشکان محلی بودند می‌گفتند که باید حتما زخم، اتفاقی باشد. زیرا جنگجویی که خود را زخمی‌کرده بود، شایستگی لقب جنگجویی را نداشت. یکی از مسافرین انگلیسی گوید که در بلوجستان آبله شتری وجود دارد و مشابه آبله گاوی است و همانند آن توان پیشگیری از آبله انسانی را دارد، رؤسای قبیله‌های بلوچ صحت این گفته را به من یادآور شدند» (تاج‌بخش، ۱۳۸۵، ص ۶۰۳؛ فلور، ۱۳۸۶، صص ۴۵-۴۴).

همچنین ظاهراً رسمی مشابه در میان ایل سنگسری وجود داشته است. آوال بَرشیندِتَن به معنای آبله خریدن، رویه‌ای بود که مطابق با آن پیرزنان، مقداری از پوست‌های خشک شده یا کبره زخم آبله‌ای را در پارچه تمیزی نگهداری می‌نمودند و در هنگام لزوم «روی سنگ سائیده، با کمی آب مخلوط کرده، سپس قطره‌ای از این مخلوط را در پشت دست بین شصت و انگشت مجاور آن قرار داده و با سوزن محلول را داخل جلد می‌کردند» (تاج‌بخش، ۱۳۸۵، ص ۶۰۲).

با این حال چنین شکلی از مایه‌کوبی نادر بود و ظاهراً تنها در میان برخی قبایل و ایلات به صور مختلف وجود داشت. با دقت در نقل قولی که ملکم از آشنایی قبایل شبانی با آبله‌کوبی ارائه کرده بود، محتمل است که او از این روش در میان قبایل خبر دار گشته و آن را ملاکی برای آشنایی ایرانیان با آبله‌کوبی پنداشته داشته است. رساله آبله‌کوبی در ۱۲۹۷ق نیز به رواج این شیوه در ایران و

در میان برخی ایلات اشاره کرده و می‌نوشت «که بعضی طوائف و ایلات مثل الوار لرستان فائده مایه آبله گاوی را از سابق می‌دانستند. چنانکه ویلیم بروک که در بوشهر سمت قونسول‌گری دولت بهیه‌ی انگلیس داشت در سنه ۱۲۳۵ هجری به مسیو ارسکین حاکم بمبئی نوشته است از قرار تحقیقی که شد، سال‌ها است که بعضی مردم ایران فائده‌ی مایه آبله گاو را دانسته‌اند» (مجلس حافظ الصحه دارالخلافه ناصره، ۱۲۹۷، ص ۱۲).

به هر روی چنانچه بپذیریم که رسم پیشگیری از آبله در پاره‌ای ممالک شرقی و در ایران در میان برخی ایلات و عشایر رایج بوده است، ظاهراً این رویه چندان شیوعی در میان سایر ایرانیان نداشت. به تعبیر دقیق‌تر نه تنها نمی‌توان وجود چند مورد آبله‌کوبی در میان ایلات و عشایر را که خود به دلیل ویژگی‌های منحصر به فرد اجتماعی و جغرافیاییِ مختصِ قبایل و عشایر می‌توانست در همان ایلات مورد نظر محدود گشته باشد، به منزله‌ی شاهدی بر وجود آبله‌کوبی در سراسر ایران قلمداد کرد، بلکه بنا بر دلایل و قرائن موجود دیگری می‌توان خلاف آن را به اثبات رساند. خصوص آنکه معمولاً در همان موارد محدود گزارش شده نیز، در باب ریشه‌ها یا استدلالاتی که این عمل با توجه به آن‌ها صورت می‌گرفت، مطالب درخور و مستندات متقنی ارائه نمی‌شود. بنابراین ممکن است طبق آنچه شلیمر گزارش می‌کرد و یا بنا بر آنچه در رسائل مختلف و سفرنامه‌ها بجا مانده بود، این قاعده در برخی قبایل و طوایف، از جمله عادات و رسومات آنان به شمار می‌رفت و بکار گرفته می‌شد، لکن بعید است که در سایر نقاط ایران متداول بوده باشد. به احتمال زیاد این عمل آن هم نه به آن سبک و سیاقی که جنر در پایان سده هجدهم میلادی به کشف آن نایل آمد، بلکه با اختلافاتی چند تنها در برخی از ایلات ایران رایج بوده است.[۱۱]

اما در این باره می‌توان دلایلی اقامه کرد:

اول؛ این ادعا که طریقه مایه‌کوبی انسانی تا دوران معاصر نیز در برخی دهات و روستاها همچنان مستدام بود و بکار می‌رفت، دال بر این حقیقت نخواهد بود که این رویه از سده‌ها پیش بدین سو در آن مناطق رایج بوده باشد و این مسئله می‌تواند از علل دیگری سرچشمه گرفته باشد. میرزا حبیب اصفهانی در ترجمه‌ای که از کتاب حاجی بابای اصفهانی اثر جیمز موریه داشته است، در آن بخش از کتاب که حکیم ایرانی به مخالفت با آبله‌کوبی توسط طبیب فرنگی می‌پردازد، به طعنه و تعجب از این امر که اساساً بتوان از گاو مایه‌ای به انسان کوبید و او را معالجه کرد، یاد می‌کند و آن را غیر قابل باور پنداشته و نه تنها راه علاجی جدی نمی‌پندارد که به ریشخند و سخره‌اش می‌گیرد. حکیم ایرانی به حاجی بابا می‌گوید: «حاجی می‌دانی که این روزها از فرنگستان ایلچی به ایران آمده است و حکیمی به همراهی اوست. این کافر در این شهر به شهرت و به نامبرداری بنا کرده است بیماران را به طرزی خاص تداوی می‌کند. یک صندوق دوا و درمان که ما هیچ اسمشان را نمی‌دانیم همراه آورده است. ادعاهای چند می‌کند که تا حال کسی در ایران ندیده و نشنیده است. به خلاف رای جالینوس و بوعلی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست را نه در امزجه قبول دارد و نه در ادویه. ... از همه بدتر با غده‌ای که از جگر گاو می‌گیرند آبله می‌کوبد که این از مخترعات یکی از حکمای ماست.[۱۲] حاجی می‌دانی که آبله‌کوبی یعنی پیوند، هیچ آدم با گاو پیوند می‌شود؟ ما سال‌ها از پهلوی آبله نان می‌خوریم. این مرد کافر به همینکه فرنگی است مارا به جای خر می‌گذارد و نان ما را می‌خواهد از حلق مان ببرد». [۱۳]

اگر یکی از مخالفت‌ها با آبله‌کوبی را همین مسأله بدانیم که میرزا حبیب نوشته است –یعنی انتقال مایه‌ای از حیوان به انسان- محتمل رواج مایه‌کوبی انسانی یا حتی انتقال مایه آبله گاوی از طریق انسان به انسان پس از شیوع این رویه و به مثابه راه خلاصی از آبله‌کوبی‌های اجباری بوده باشد. به تعبیر دیگر، پس از تاکیدات حکومت مبنی بر انجام قطعی و حتمیِ آبله‌کوبی در کلیه بلاد ایران، از آنجا که افراد از کوبیدن مایه‌ای که از بدن گاو حاصل آمده است به انسان اکراه داشتند، راه مایه‌کوبی انسانی را پیشه کردند یا دست کم به آن شکلی از آبله‌کوبی تمایل پیدا کردند که مایه آبله گاوی را هم از بدن انسان به انسان منتقل می‌نمود و از چنین شیوه‌ای به مثابه مرهمی جهت رهایی از اجبار حکومت و مقاومتی علیه کوبیدن مایه از حیوان به انسان بهره گرفتند.

دوم؛ این ادعا که سلمانی‌ها یا دلاک‌ها تا روزگار ما در روستاها اقدام به مایه‌کوبی انسانی می‌نمودند نیز نمی‌تواند استدلال قانع کننده‌ای برای باور به رواج مایه‌کوبی تا گذشته‌های دور و در این مناطق فراهم آورد؛ چراکه محتمل این امر نیز پس از ورود آبله‌کوبی به شیوه جدید مرسوم و معمول گشته باشد. به ویژه آنکه گاه دولت برای انجام عمل آبله‌کوبی از سلمانی‌ها و دلاک‌ها کمک می‌گرفت و چنین تقاضایی با تعمق در پیشینه وظایفی که معمولاً این مشاغل بر عهده داشتند، چندان حیرت آور نبود. فی‌المثل فصد کردن از جمله اموری بود که توسط این طیف از مشاغل صورت می‌پذیرفت و شاردن نقل می‌کند که بارها در کنار کوچه‌ها به مردمی برخورده است که دلاک با مهارت و بسیار مطمئن آن‌ها را فصد می‌کرد (شاردن، ۱۳۳۶، ج ۷، ص ۲۶). از همین رو و با توجه به چنین سابقه‌ای، در آغاز آبله‌کوبی عمومی، دلاک‌ها و سلمانی‌ها محتمل از مناسبترین پیشه‌هایی بوده‌اند که در نشر و انجام امور مربوط به آن بکار می‌آمدند. ظاهرا آن

زمان که عباس‌میرزا اقدام به آبله‌کوبی عمومی‌نمود «خاصه تراشان (سلمانی) دستور داشتند مردم و به خصوص کودکان را هم تلقیح کنند» (پاکروان، ۱۳۷۶، ص ۲۰۰) و یا امیرکبیر خود از دلاکان جهت آبله‌کوبی کمک گرفت (فلور، ۱۳۸۶، ص ۴۹) چنانکه در اوایل سده چهاردهم کوبیدن آبله توسط دلاکان امری پذیرفته و معمول گشته بود.[۱۴]

سوم؛ یکی از مهم‌ترین دلایل مبنی بر عدم رواج آبله‌کوبی یا روشی پیشگیرانه در باب مرض آبله به مواضع طبابت بومی ما در قبال این مسئله چه پیش از استعمال آبله‌کوبی و چه پس از آن باز می‌گشت. آنچه پیداست اربابان طبابت، ذیل مباحث مرتبط با مرض آبله سخنی در باب مایه‌کوبی ننگاشته بودند و از این رو گاه حتی تعجباتی در میان برخی اطبای متأخر برانگیخته بود: «حکمای سلف و اطبای قدیم در خصوص امراض، جزوی چیزهای کلی نوشته‌اند و تحقیقات حکیمانه کرده‌اند و در خصوص چنین بلیه عمده عام [یعنی آبله]، هیچ ننوشتن آن‌ها جای تعجب است» (گرگانی، ۱۳۰۰، ص ۶۶۱).

این مسأله‌ای حائز اهمیت است که بدانیم در رساله خلاصه التجارب اثر بهاء الدوله رازی برای اولین بار در تاریخ طبابت ما، به روشی پیشگیرانه علیه آبله اشاره شده است (اصفهانی، ۱۳۷۶، ص ۶۸). بهاء الدوله در انتهای بحثی که در باب مرض آبله آورده است می‌نویسد: «و اندرین ملک خشک‌ریشه‌های آبله را با نبات سوده اگر بخورد اطفال تندرست می‌کند و آفت هوای عفن مولد آبله را از ایشان باز می‌دارد و اگر آبله بر می‌آورند اندک و کم مضرت می‌باشد» (رازی، ۱۳۸۷، ص ۲۸۷).

خلاصه التجارب به سال ۹۰۷ق به نگارش در آمده و در آن از روشی پیشگیرانه که البته نه به صورت کوبیدن به بدن اطفال بلکه به صورت خوراکی

تجویز می‌گشت، سخن رفته بود. اما جالب آنجاست که با آغاز و ظهور عصر صفوی طی دهه‌ها بعد از نگارش اثر مزبور، هیچ کلامی از این روش پیشگیرانه در میان رسائل طبی آن دوران به چشم نمی‌آمد. هیچ یک از این رساله‌ها توجهی به آنچه خلاصه التجارب در باب پیشگیری از آبله در سال‌ها قبل مطرح نموده بود، ننمود و اطبای عصر صفوی اشاره‌ای به این روش نداشتند. بنابراین، نه فقط در رسائل طبی ما طی سده‌ها قبل به رغم توجه خلاصه التجارب به پیشگیری از آبله، نشانی از توجه به این مسأله یافت نمی‌شود، بلکه حتی گزارشاتی از مخالفت اطبا در ابتدای رواج آبله‌کوبی در ایران نیز حکایت شده است. فی‌المثل ژوبر که به سال ۱۸۰۶م/۱۲۲۱ق در ایران به سر می‌برد از مخالفت میرزا شفیعِ حکیم که در هنگام بیماریِ ژوبر مراقبت از وی را بر عهده داشت، یاد می‌کرد و می‌نوشت که حکیم مزبور «کوبیدن مایه‌ها را از بدایع خطرناک می‌شمرد» (ژوبر، ۱۳۴۷، ص ۲۵۷).

رساله تعلیم نامه در عمل آبله زدن پس از ذکر شمار اطفالی که در آذربایجان و به روزگار حکمرانی عباس‌میرزا آبله‌کوبی شدند، علت ذکر چنین آماری را نگرانی از مخالفت و تشویش اطبای ایرانی با چنین رویه‌ای دانسته است. «... و در فرد واحد تخلف نکرده بلکه در کل همه اطفال به غایت موثر شده و در یک نفر از این‌ها بیماری آبله عود نکرده است. و غرض مترجم از شمردن عدد اطفال هفت قرال و تفصیل دادن شماره اطفال آذربایجان آنست که طبیبان ایران از این عمل اطمینان به هم رسانند، و مطلقاً تشویش و دغدغه نکنند، و بدانند که این عمل مبارک که در دست حکمای فرنگ و انگلیز و سایر قرال‌ها چندین هزار بار تجربه و امتحان شد و مطلقاً تخلف نکرد. پس باید که حکما در این عمل جد جهد نمایند و سعی بلیغ کنند که بندگان خدا از این هلاکت به سلامت بمانند و در

عملی که منافع کل عالم در ضمن او موجود است، لجاجت نورزند و انصاف را از دست ندهند. و در امری که با رأی‌العین مشاهد و محسوس است، مخالفت را در کنار گذارند، و مکرر با قوانین مذکوره تجربه کنند، اگر احیاناً خطائی در او ملاحظه نمایند و گفته مرا خلاف کنند، آن وقت ترک عمل مرقوم را نمایند. و اگر کسی بدون تتبع و امتحان از قول من اعراض و از چنین منفعت عامه اغماض کند، شاید که در دنیا و عقبی مورد سطوت و عتاب و خطاب قهاری گردد. مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعًا وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعًا».[۱۵] (خویی تبریزی، ۱۲۴۳، صص ۸-۷).

دغدغه حکیم خوئی در این رساله نشانگر این مسأله بود که نه تنها در میان طبابت بومی ما آبله‌کوبی امری ناشناخته بود، بلکه بوی مخالفت و معاندت اطبا با چنین شیوه‌ای شنیده می‌شد و تأکید رساله بر عدم لجاجت و مخالفت و انصاف اطبا و تهدید به عقوبت الهی در صورت ترک عمل، جملگی خبر از عدم استقبال از آبله‌کوبی توسط طبابت دوران می‌داد. بدیهی است چنانچه پیشتر مایه‌کوبی انسانی در ایران شایع بود و در میان مردم و اطبا رونق داشت، نه فقط حاجتی به ابراز نگرانی از مخالفت با آبله‌کوبی گاوی نمی‌رفت بلکه می‌توانست خود به منزله‌ی امری قابل قیاس با شیوه جدید و به مثابه تأکیدی بر مشابهت میان این دو شیوه در رساله‌ها و روزنامه‌ها مورد استفاده قرار گیرد.

چهارم؛ آنچه پیداست زمانی که آبله‌کوبی در ایران به اجرا گذاشته شد، مخالفت‌ها و کشمکش‌های فراوانی بر سر آن صورت پذیرفت. مسئله صرفا عدم تمایل جامعه یا کم اقبالی آن در قبال پیشگیری از مرض آبله نبود، بلکه مسأله بر سر مخالفت و منازعه با مایه‌کوبی و زیر بار نرفتن جامعه از انجام عمل مزبور بود.

گرچه «مردم عموما موافق واکسیناسیون حتی هنگام اپیدمی‌ها نبودند» (گزارش بازرگانی حکومت بریتانیای کبیر، ۱۹۲۱ و ۱۹۲۰، ص ۱-۲ به نقل از فلور، ۱۳۸۶، ص ۴۴) با اینحال محتمل بخشی از رواج آبله‌کوبی در ایران نیز صرفاً به هنگامی بود که آبله شایع می‌گشت، چراکه آبله‌کوبی مخصوصاً در زمان ابتلای به بیماری صورت می‌گرفت، از آن رو که قادر بود تا از شدت مرض بکاهد و سیر بیماری را تغییر دهد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۰به نقل از منظور الاجداد و قاسمی، ۱۳۸۹، ص ۱۳)؛ و طبیعتاً مردم در زمان بروز مرض به انجام عملی چون آبله‌کوبی رغبت مضاعفی نشان می‌دادند.

مخالفت‌های عمومی با آبله‌کوبی طیف گسترده و متنوعی را در بر می‌گرفت. احتمالا بخشی از مخالفت‌ها به دلیل عدم اعتماد مردم به فرنگیان بوده است. گرچه درباره گرایش ایرانیان به پزشکان اروپایی، گزارشات بسیار و گاها متناقضی از توجه و استقبال گرفته تا تجنّب و امتناع نقل گردیده است،[۱۶] با این وجود پیداست که در پاره‌ای اوقات به مثابه عامل مهمی در مواجهه با معالجات و تدابیر توصیه شده توسط فرنگیان نمود می‌یافت. موریه که از مخالفت فراشان حکومتی با آبله‌کوبی سفارت بریتانیا در تهران و همینطور مخالفت اطبا با این مسأله سخن می‌گفت، ماجرایی درباره میرزا یوسف مستوفی نقل می‌کند که چشم یکی از پسرانش به دلیل آبله از دست رفته بود، و او قول داده بود که فرزند دیگرش را جهت آبله‌کوبی نزد جراحان سفارت بیاورد. با اینحال او از این کار سر باز زد و یک ماه دیگر دومین پسرش از سر مرض آبله مرد و بعدها با ناراحتی، مخالفت زنش در اعتماد به اروپاییان را دلیل عدم آبله‌کوبی پسر ازدست رفته‌اش عنوان کرد (موریه، ۱۸۱۸، ص ۱۹۲).

مادام کارلا سرنا در سفرنامه‌اش به اولین مواردی که طبیبی فرنگی واکسن آبله را در ایران مورد استفاده قرار داد اشاره کرده و می‌نویسد که اطبای ایرانی «آن را از جمله افسانه‌هایی پنداشتند که درویشان برای جلب ساده لوحان سر هم می‌کنند». او از مخالفت با آبله‌کوبی از سوی «ملایان و به خصوص حکیمان» یاد می‌کند و معتقد بود که آبله در آنجاهایی که پزشکان اروپایی مستقر شده‌اند کاهش یافته اما همچنان «بخصوص در دهات کشور آسیب فراوان می‌رساند» و «همواره گروهی از ایرانیان از واکسینه کردن اطفال خود اکراه دارند» (کارلا سرنا، ۱۳۶۲، صص ۱۴۰-۱۴۱). در اواخر دهه ۱۸۵۰ دکتر هانزشه مجبور شد واکسیناسیونی را که در رشت آغاز کرده بود به دلیل مخالفت‌های مذهبی کنار بگذارد (فلور، ۱۳۸۶، ص ۵۰).

شواهد متعدد تاریخی نیز موید این عدم تمایل و مخالفت با آبله‌کوبی است. وقایع اتفاقیه گزارش می‌داد که طی ۲۸ روز از ماه ربیع الاول ۱۲۶۷ق تنها سیصد و سی نفر آبله‌کوبی شده‌اند (اقبال، ۱۳۲۶، ص۷۱ ؛ روزنامه وقایع اتفاقیه، ۱۲۶۷ق، ج ۱، ص ۴۲) که چنانچه جمعیت تهران آن روز را حدود ۷۰ تا ۱۰۰ هزار نفر در نظر آوریم،[۱۷] مقدار بسیار اندکی خواهد بود. همین روزنامه که به هیچ روی درباره مخالفت‌ها با آبله‌کوبی نمی‌نوشت، گاه اشاره‌های مختصری به عدم تمایل مردم می‌نمود. همچنانکه درباره آبله‌کوبی در یزد می‌نوشت «میرزا حسن که مامور آبله‌کوبی اطفال آنجا بود بعد از ورودش مردم را اخبار کرده است، آن‌ها نیز مانند اهل بعضی شهرهای دیگر که در روزنامه‌های سابق نوشته شده در اول از این معنی زیاد وحشت داشته‌اند؛ نواب میرزا محمدصادق یزدی که اطفال خود را داده است آبله کوبیده‌اند، بعد از آن سایر مردم نیز مطمئن شده اطفال خود را می‌آورند و آبله می‌کوبند و زود خوب می‌شوند».[۱۸] طی سده سیزدهم، دشمنی و نزاع با آبله‌کوبی

به مراتب بیشتر از تمایل و استقبال از آن بوده است، با این حال گاهی می‌شد که میزان اطفالی که آبله‌کوبی می‌شدند، اندکی افزایش می‌یافت. چنانکه در گزارشی که به سال ۱۲۷۰ه.ق از روزنامه یزد نقل شده بود، طی ماه جمادی الثانی تا صفر آن سال ۱۳۵۰ نفر آبله‌کوبی شدند.[۱۹]

ناسازگاری‌ها و زیر بار نرفتن‌ها در انجام عمل آبله‌کوبی از سوی مردم به حدی بود که حکومت را به تعیین جریمه و مؤاخذه وا داشته بود[۲۰] و روزنامه وقایع اتفاقیه معمولا گزارشاتی ارائه می‌داد از اطفالی که به دلیل آبله نکوبیدن تلف شده بودند.[۲۱]

آنچه پیداست به رغم وجود مخالفت‌ها و ناسازگاری‌ها با امر آبله‌کوبی، گاه رخدادهایی از شیوع آبله گزارش می‌شد که حتی آنانی را که آبله‌کوبی شده بودند، از آسیب بی‌نصیب نمی‌گذاشت و معمولاً دلایلش از سوی آنانکه تاریخ آبله‌کوبی را روایت کرده‌اند و در اغلب موارد خود از مدافعان آبله‌کوبی بوده‌اند، به تهیه نامناسب مایه آبله و عدم رعایت پاکیزگیِ وسایل مورد استفاده و حذاقت اطبای آبله‌کوب باز می‌گشت و می‌توان حدس زد که چنین مشکلاتی محتمل لجاجت در مخالفت را تقویت می‌کرد.[۲۲]

در ربیع الثانی ۱۲۶۸ق که مرض آبله در کرمان شایع گشته بود، آبله‌کوبی نیز دردی دوا نمی‌کرد: «حتی اطفالی نیز که آبله آن‌ها کوبیده شده بوده است بعد از درآوردن آبله به همان ناخوشی آبله وفات یافته‌اند. گویا از بی‌وقوفی استاد آبله‌کوب باشد. لهذا اولیای دولت علیه قرار دادند که استاد دیگر که مهارت در این کار داشته باشد به جای او مأمور گردد و او از آنجا احضار شود» (روزنامه وقایع اتفاقیه، ۱۲۶۸، ص ۲۸۰) مجلس مصلحت خانه در ۱۲۷۶ق بر مواظبت مجدد بر امر آبله‌کوبی که چند سالی متروک و موقوف گشته بود، تأکید می‌کرد و از به

خدمت گماردن کسانی می‌گفت که «مایه آبله را بدل و بد نکنند» (آدمیت، ۱۳۵۶، ص ۲۰۲) در ربیع الثانی ۱۲۷۰ق ناخوشی آبله در کردستان شدت کرده بود و تعداد کمی از اطفال جان سالم به در بردند و «حتی اطفالی هم که در سال گذشته آبله آن‌ها را کوبیده بودند باز در این اوقات به این مرض مبتلا شده فوت گردیده‌اند» (روزنامه وقایع اتفاقیه، ۱۲۷۰، ج ۲، ص ۹۸۲) در ۱۲۹۷ق روزنامه فرهنگ اصفهان از قول «اطبای فاضل محقق» می‌نوشت که «عمل آبله‌کوبی هر قدر و هر قسم که بوده است طوری فیمابین عوام تا به حال معمول نبوده که اطمینان کامل از صحت عمل و پاکی ماده آبله و سایر لوازم آن حاصل باشد و هر قدر آبله کوبیده شده اغلب مردمِ بی‌علم و بی سر رشته، با نیشترهای ناپاک و مایه‌ی آبله رسمی خشکِ فاسد شده کوبیده‌اند» (روزنامه فرهنگ اصفهان، ۱۲۹۷). آنچه پیداست آبله‌کوبی در همان زمان نیز گاه اثر گذار نبوده و نتیجه‌ای که از آن انتظار می‌رفت عاید و حاصل نمی‌گشت.

به هر روی هرچه که بود، مخالفت‌ها با این روش جدید به حدی فراوان بود که در ذیقعده ۱۳۱۲ق که قریب به یک قرن از اولین آبله‌کوبی در ایران می‌گذشت، عین السلطنه در باب رواج این عمل می‌نوشت «در ایران هنوز آن طور شایع نشده. در دهات هیچ نیست و اغلبی وحشت دارند که طفل‌های آن‌ها را آبله بکوبند» (عین السلطنه، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۷۳۲).

چنانچه بپذیریم که ایرانیان پیش از رواج آبله‌کوبی گاوی دست کم با مایه‌کوبی آشناییتی داشته‌اند، بعید است رویه جدید چه در میان مردم و چه در میان اطبا با چنین حجمی از مخالفت‌ها و منازعات روبرو می‌شد. از همین رو بود که از لحظه‌ی آغازِ آبله‌کوبی در ایران، مخالفت عمومی یار غارِ آبله‌کوبان و

اطبای حافظ الصحه می‌گشت و سرکشی‌ها و مانع‌تراشی‌ها به وفور بساط آبله‌کوبی را بر می‌چید.

نتیجه‌گیری

تاریخ پزشکی از جمله حوزه‌هایی است که تدقیق و بررسی‌های بیشتر تاریخی در آن، به حوزه‌های مختلفی از علوم انسانی یاری خواهد بخشید. به ویژه، مواجهه‌ی دانش پزشکی نوین با طبابت بومی ما که در سده سیزدهم و در دوره قاجار اتفاق افتاد، می‌تواند روشنگر بسیاری از ابهامات تاریخ علم ما باشد. باید دقت داشت که وقتی صحبت از مایه‌کوبی و در پی آن آبله‌کوبی در ایران می‌شود، نه تنها با یک شیوه‌ی عمل روبرو نخواهیم بود، بلکه از همان ابتدای ورود آبله‌کوبی به ایران، همین رویه نیز به صور گوناگون به اجرا گذاشته می‌شد. گاه مایه‌ی آبله از گاو به دست می‌آمد و آبله‌کوبی توسط آن صورت می‌گرفت، گاه این مایه از طریق انسانی که با مایه‌ی گاوی آبله‌کوبی شده بود، استخراج می‌گشت و یا گاه مایه، از طریق پوسته‌های خشک‌شده آبله‌ی انسانی به طرق مختلف به دست می‌آمد. برخی از مورخان، شواهد محدود موجود در ارتباط با شیوه‌های مایه‌کوبی در قبایل ایرانی را که اگر نگوییم تا سده‌ها قبل، اما دست کم از قرون اخیر بدین سو در ایران رایج بوده است، نشانی گرفته‌اند از این امر که مایه‌کوبی از سال‌ها قبل در ایران شایع بوده است و در نهایت با ورود آبله‌کوبی به شیوه‌ی جدید، تنها شیوه و رویه آن تغییراتی به خود گرفت. با این وجود شواهد متعدد مبنی بر مخالفت‌ها و ناسازگاری‌ها با آبله‌کوبی از ابتدای ورودش به ایران، این احتمال را که این شیوه از سال‌ها پیش در سایر نقاط ایران رواج داشته است، زیر سوال خواهد برد. این مخالفت‌ها به حدی بوده است که بعید است، دست کم خیل

کثیری از ایرانیان پیش از آبله‌کوبی به شیوه جدید و فشارهای حکومت بر ترویج و انجام آن، با چنین رویه‌ای حتی به صورت مایه‌کوبی انسانی که ظاهراً در برخی نقاط رایج بوده است، آشنایی می‌داشتند.

قدردانی

از یاری ها رهنمودهای فکری دکتر محمد مهدی اصفهانی استاد دانشگاه علوم پزشکی تهران در تألیف این مقاله سپاسگزاری می نمایم.

پی نوشت ها

مقاله حاضر از پایان نامه کارشناسی ارشد مصطفی کریمخان زند تحت عنوان «پیدایش مدرسه جدید در ایران» در گروه جامعه شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران استخراج شده است.

۱. روزنامه وقایع اتفاقیه در اعلانی که جهت آبله‌کوبی داده بود می‌نوشت: «در ممالک محروسه، ناخوشی آبله عمومی است که اطفال را عارض می‌شود که اکثری را هلاک می‌کند یا کور و معیوب می‌شوند. چنانکه بسیار دیده شده و حالا می‌شود اشخاصی که در کودکی این آبله را بیرون نیاورده‌اند، در بزرگی بیرون می‌آورند و به هلاکت می‌رسند، خصوص اهل دارالمرز که در همین دارالخلافه ملاحظه می‌شود که از قشون قراول آنها در سن پنجاه سالگی آبله بیرون آورده و بعضی هلاک می‌شوند. اطباء چاره‌ی این ناخوشی را به اینطور یافته‌اند که در طفولیت از گاو آبله بر می‌دارند و به طفل می‌کوبند و آن طفل چند دانه آبله بیرون می‌آورد و بی‌زحمت خوب می‌شود. اولیای دولت علیه کسان برای یادگرفتن این فن شریف گماشته‌اند که بعد از آموختن به جمیع ممالک محروسه مامور نمایند که درهر ولایتی جمیع اطفال خود را مردم بیاورند و آبله‌شان را بکوبند و از تشویشِ هلاکت و عیب آسوده گردند» (روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۳، ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۶۷ق، ج ۱، صص ۱۴-۱۳).

۲. کُتبی معرفی آبله‌کوبی در ایران را توسط دکتر جوکس و در تاریخ مذکور دانسته است. من منبع دیگری در مورد اینکه اولین آبله‌کوبی در همین تاریخ صورت گرفته باشد، نیافتم (در این باره نگاه کنید به: کتبی، ۱۹۹۵، ص ۲۷۸ و رایت، ۲۰۰۱، ص ۱۲۳).

۳. دکتر جوکس جراحی بود که در تشکیلات شرکت هند شرقی کار می‌کرد و ورودش به ایران اولین بار از طریق همین شرکت و در بوشهر انجام گرفت. الگود معتقد است که وظیفه او بیشتر از آنکه پزشکی باشد سیاسی بود و گرچه سمت رسمی «پزشک قنسولگری» را داشت ولی عملا کارهای معاونت قنسولگری، مترجمی و غیره را نیز انجام می‌داد. وی در مأموریتی که به قصد مذاکره با فتحعلی‌شاه در رابطه با استقرار نیروهای کمپانی هند شرقی در قشم جهت حفظ امنیت خلیج فارس راهی پایتخت شده بود، در اصفهان به وبا مبتلا شد و درگذشت. گرچه او زمانیکه در شیراز بود تأییدی از حسینعلی‌خان مبنی بر اینکه به شاه توصیه می‌کند که اجازه دهد

انگلیسیان در قشم بمانند، دریافت کرد، با اینحال جهت اطمینان از این امر خود راه تهران را در پیش گرفت. الگود می‌نویسد که با مرگ او دیپلماسی انگلستان یکی از ورزیده‌ترین و زیرک-ترین مأمورین خود را در این منطقه از جهان از دست داد (درباره او نگاه کنید به: الگود، ۱۳۵۲ش، ص ۶۳۹-۶۳۱؛ اینگرام، ۱۹۹۲، ص ۲۳۱-۲۳۵).

۴. ظاهراً در اینجا، منظور حاجی بابا افشار، اولین دانشجوی پزشکی ایرانی است که از طرف عباس‌میرزا جهت تحصیل به لندن فرستاده شد و پس از بازگشت به سمت حکیم‌باشی در دستگاه عباس‌میرزا مشغول به کار گشت.

۵. حکیم خوئی اشاره می‌کند که در غره شوال ۱۲۴۳ق در صدد ترجمه و تصنیع این رساله برآمد. همچنین رساله مزبور، در حقیقت ترجمه آزادی بود از رساله دکتر کورمیک در همین باره با عنوان «Smallpox Inoculation and the Need for its Universal Use»؛ (در این باره نگاه کنید به: ابراهیم نژاد، ۲۰۰۵، صص ۴۱۰-۴۱۱؛ کتبی، ۱۹۹۵، ص ۲۷۹).

۶. بر طبق آنچه در رساله تعلیم نامه در عمل آبله زدن که توسط حکیم خوئی و به تاریخ شوال ۱۲۴۳ق تحریر یافته، احتمالا آبله‌کوبی عمومی عباس‌میرزا نیز باید در همین زمان صورت گرفته باشد. حکیم خوئی در رساله مزبور توضیح می‌دهد که دکتر کورمیک در سال ۱۲۲۸ق اولاد عباس‌میرزا را آبله کوبید و از آنجا که تا به حال در هیچ یک از امیرزادگان مرض آبله مشاهده نشده است، عباس‌میرزا «طبیب مزبور را مامور ساختند که عمل مرقوم را تعلیم کهف الحاج و المعتمرین حاجی بابا نام که از منسوبان آن حضرت بود کند و آن هم در کل اطفال رعایا و غیرها اجرای عمل مذکور نماید» (خویی تبریزی، ۱۲۴۳، صص ۷-۶). همچنین چنانکه اشاره می‌شود، وی در این رساله شمار اطفالی که در سایر بلاد آذربایجان آبله‌کوبی شدند را ارائه کرده است؛ بنابراین به هنگام نگارش رساله، این آبله‌کوبی عمومی انجام گرفته و در نتیجه، می‌بایست ما بین این دو سال یعنی ۱۲۲۸ق و ۱۲۴۳ق صورت پذیرفته باشد. از آنجاکه حاجی بابا افشار از ۱۲۲۶ق که برای تحصیل در پزشکی عازم انگلستان شد تا حدود ۱۲۳۴ق که بازگشت، در ایران حضور نداشت، عمل آبله‌کوبی عمومی در آذربایجان چنانکه برخی پنداشته‌اند، نمی‌توانسته در مدت مذکور صورت گرفته باشد. همینطور بعید است این آبله‌کوبی از ۱۲۴۱ق تا شعبان ۱۲۴۳ق (توافق بر سر معاهده ترکمانچای) که ایران دوره دوم جنگ با روسیه

را می‌گذراند، انجام شده باشد. بنابراین، محتمل اولین آبله‌کوبی عمومی ما بین ۱۲۳۴ق تا ۱۲۴۱ق یا تا قبل از شوال ۱۲۴۳ق انجام گرفته است. این نکته قابل تامل است که در میان ولایات و قرایِ آبله زده شده که حکیم خوئی از آن‌ها یاد می‌کند، مناطقی که پیش از معاهده ترکمانچای بخشی از خاک ایران و بلاد آذربایجان بود، به چشم نمی‌خورد. بنابراین این احتمال هست که آبله‌کوبی عمومی آذربایجان، مابین شعبان (تاریخ امضای معاهده ترکمانچای) تا شوال ۱۲۴۳ق (تاریخ نگارش رساله آبله‌کوبی) صورت گرفته باشد.

۷. ادیب از تن ندادن بسیاری از مردم به آبله‌کوبی در قریه حبیب آباد اصفهان و در اوایل قرن چهارده شمسی خبر می‌دهد (نگاه کنید ادیب، ۱۳۸۴، ص ۱۱۵).

۸. چرکی که از جراحت یا از بدن خارج شود.

۹. «مکنونات قلب رحیم همایونی از مضمون دستخط مبارک که به عهده نواب مستطاب اشرف امجد کامکار و شاهزاده افهم اعظم والاتبار اعتضاد السلطنه وزیر علوم دام اقباله، شرف صدور یافته و سواد آن لفظاً بلفظٍ در این رساله مرقوم گردیده معلوم است. سواد دستخط مبارک اعتضاد السلطنه شیاع آبله‌کوبی که برای حفظ نفوس محترمه و سلامت اطفال مملکت حکم وجوب دارد. باید این کار در تحت یک مراقبت و اهتمام مخصوص و دقیق باشد. چون اداره حفظ صحت به عهده شما است این امر هم از تکالیف خاصه شما معدود می‌شود. باید به هر نقطه ایران مأمورین شما مواظب اجرای این کار بوده، حکم شما در رواج و شیاع آبله‌کوبی در اعلی درجه قوت نافذ و جاری باشد؛ و به هر وسیله اطفال رعایای ایران مجبور به کوبیدن آبله و اولیای آن‌ها مفروض این امر باشند؛ و به هر وسیله از پیشرفت این مقصود استطلاع نموده ماهی یک نوبت روزنامه تمام بلاد و نواحی و قرآء ایران را به حضور ما تقدیم نمائید. و این روزنامجات به مهر و تصدیق اعیان و کدخداهای محل موشّح باشد و بدانیم که هیچ طفلی از این حکم مستثنی نماند، در همه جا این قرار ساری و جاری شده است. به موجب همین دستخط مقرر می‌داریم که احکام شما در این خصوص در همه جای ایران واجب الاطاعه و تالی احکام خاصه ملوکانه است و صاحب آن ادارات باید اظهارات شما را متعلق به این امر فوری الاجراء دانسته، از کمال تقویت و ترویج قصور ننمایند. ۲۶ جمادی الثانیه لوی ئیل ۱۲۹۷ق» (مجلس حافظ الصحه دارالخلافه ناصره، ۱۲۹۷ق، صص ۶-۴).

همچنین این فرمان به همراه رساله مزبور در روزنامه فرهنگ اصفهان از نمره ۵۹ (۵ رمضان ۱۲۹۷ق) تا نمره ۶۴ (۱۰ شوال ۱۲۹۷ق) به طور کامل منتشر شده است.

۱۰. آبله ریزه که بر اندام برآید.

۱۱. برای اولین بار خانم مونتاگو همسر سفیر بریتانیا در استانبول در سده هجدهم با مایه‌کوبی که در آن زمان در عثمانی رایج بوده است آشنا شد و به هنگام بازگشت به بریتانیا این تکنیک جدید را توصیه کرد. ظاهراً شواهدی وجود دارد که این شیوه از چین به عثمانی آورده شده بود. جالب است که جراح انگلیسی نامداری در ۱۷۶۷م شرحی از رواج گسترده این عمل در بنگال ارائه می‌دهد. نیز شواهدی وجود دارد که از بکارگیری این عمل در ۱۷۳۱م در هندوستان حکایت می‌کند (نگاه کنید به: ووجستایل، ۱۹۹۳، ج ۱، صص ۷۶۵-۷۶۶).

۱۲. در نسخه انگلیسی این عبارت به صورت «حکمای ایشان است» می‌باشد.

۱۳. در اصل کتابی که جیمز موریه نگاشته است، عبارتِ «... حاجی می‌دانی که آبله‌کوبی یعنی پیوند، هیچ آدم با گاو پیوند می‌شود؟...» وجود ندارد. این عبارت را میرزا حبیب اصفهانی از خود به ترجمه کتاب افزوده است. نه در نسخه انگلیسی کتاب و نه در ترجمه فرانسه آن که ظاهرا میرزا حبیب از روی آن به ترجمه فارسی مبادرت نموده است، عبارت مذکور موجود نیست. بنابراین، محتمل خود میرزا حبیب با توجه به انتقاداتی که در آن زمان و در میان مردم از آبله‌کوبی گاوی شایع بوده، این عبارت را به اثر اضافه کرده است. گویی او در حین ترجمه کتاب، حیرتِ حکیم ایرانی از عمل آبله‌کوبی را که موریه بدان اشاره می‌کند به دلیل انتقال مایه‌ای از حیوان به انسان تعبیر و تصور کرده و از انجا که این امر را ناممکن یا غریب می‌دانسته، چنین استدلالی را افزوده است (در این باره نگاه کنید به: موریه، ۱۳۵۱، ص ۱۹۱؛ موریه، ۱۹۳۳، ج ۱، ص ۲۰؛ موریه، ۱۸۹۷).

۱۴. چنانکه عین السلطنه از دلاکی می‌نوشت که به قصد آبله‌کوبی آمده بود (عین السلطنه، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۷۳۲).

۱۵. معنای آیه: «بدین سبب بر بنی اسرائیل چنین حکم نمودیم که هرکس نفسی را بدون حق قصاص و یا بی آنکه فساد و فتنه‌ای بر روی زمین کند به قتل برساند مثل آن باشد که همه مردم را کشته و هر که نفسی را حیات بخشد مثل آنست که همه مردم را حیات بخشیده» (سوره مائده، آیه ۳۲).

۱۶. برای مثال جیمز موریه در اولین سفرنامه‌اش ماجرایی را از منشی‌باشی فارسی زبان‌شان حکایت کرده است که حتی در آستانه‌ی مرگ تنها با تفأل به حافظ راضی شد که خودش را به پزشک بیگانه بسپارد و می‌نوشت که « ایرانیان به پزشکان ما اعتقاد ندارند» (موریه، ۱۳۸۶، ص ۲۶۱). همو در دومین سفرنامه‌اش از شایع شدن خبر همراه داشتن حکیمی در میان هیئت خارجی می‌نوشت که مردم و بیماران را از اطراف و اکناف و آن هم با وجود صعوبت طی مسافت، جهت مشورت با پزشک مزبور به سوی آن‌ها کشانده بود (موریه، ۱۸۱۸، صص ۵۲-۵۳). مادام کارلا سرنا در این باره تصور می‌کرد که «قاطبه مردم عقیده داشتند که پزشکان اروپایی نمایندگانی از ارواح خبیثه اند و یک مسلمان مومن نباید بدان‌ها اعتماد کند زیرا بسا که این سگان عیسوی، که از خوک هم نجس‌تر اند، او را جادو کنند. بدین جهت بیماران از مشورت با آنان پرهیز می‌کردند» (کارلا سرنا، ۱۳۶۲، ص ۱۳۹). دکتر ویلز می‌پنداشت که جز تعدادی از ثروتمندان یا مردم فقیر بی‌بضاعت که توان پرداخت مزد حکیم‌باشی را ندارند، مردم عامی اعتماد چندانی به دکترهای اروپایی ندارند (ویلز، ۱۳۸۸، ص ۶۹). امانت در مقدمه‌ای برسفرنامه دکتر ویلز و در باب موقعیت خاص پزشکان خارجی می‌نویسد که پزشکی جدید یکی از بزرگترین جذابیت‌های اروپایی قرن نوزدهم برای شرقیان بود. اگر یک اروپایی پزشک بود، تمامی درها بر رویش گشوده می‌گشت و می‌توانست چیزهایی را ببیند که بر دیگر همتایانش پوشیده می‌ماند (آمانات، ۲۰۰۴). همچنین ظاهرا یکی از راه‌های ترویج طبابت فرنگی در ایران از طریق مسیونرها بوده است (در باب تاثیر آنان بر بهداشت و طبابت نگاه کنید روستایی، ۱۳۸۲، ج ۱، صص ۲۹۱-۳۰۸). الگود نیز می‌نوشت که میان انگلیس و روسیه بر سر ارسال یک پزشک به دربار ایران رقابت وجود داشته است (الگود، ۱۳۵۲، صص ۶۸۶-۶۸۵). همین طور برای برخی نظرات در ارتباط با تصور ایرانیان از پزشکان فرنگی نگاه کنید به: کثیری، ۱۳۸۸، صص۵۶-۵۵).

۱۷. با توجه به ارزیابی‌ای که بمون (Bémont) از گزارشات مسافران خارجی ارائه کرده است، جمعیت تهران در سال ۱۸۱۶م/۱۲۳۱ق حدود ۶۷ هزار نفر و در ۱۸۶۰م/۱۲۷۷-۱۲۷۶ق کمتر از ۱۰۰ هزار نفر بوده است (اتحادیه، ۱۹۹۲، ص ۱۹۹). همچنین مطابق با سرشماری‌ای که حاجی نجم الملک در ۱۲۸۴ق و در دارالخلافه انجام داد، در آن سال از ۱۴۷،۲۵۶ نفری که به عنوان رعیت شمارش شده‌اند، حدود ۵۲،۳۰۵ نفر را اطفال تشکیل می‌دهند (سعدوندیان، ۱۳۷۹، صص ۸۶-۸۵).

۱۸. روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۲۵، ۲۴ رمضان ۱۲۶۷ق، ص ۱۲۲؛ همچنین در همین روزنامه آمده است: «... و هم چنین میرزا ابوالقاسم آبله‌کوب که مامور توقف گیلان گردیده بود از قراریکه نوشته بودند مامور آبله‌کوبی اطفال بوده در اول اهل آنجا احتراز از این معنی داشته‌اند

بعد از آنکه به وضوح پیوست که این آبله‌کوبی بسیار مفید است تمامی اهل شهر در کمال رغبت و میل اطفال خود را می‌آورند و آبله می کوبند و در مدت پانزده روز زیاده از شصت نفر طفل را آبله کوبیده‌اند که همگی صحیح و سالم آبله درآورده و خوب شده‌اند» (نمره ۲۲، ۳ رمضان ۱۲۶۷ق، ص ۱۰۵).

۱۹. «قاعده آبله‌کوبی چند سال است تازه در این ولایت متداول شده است بسیار فایده به احوال خلق می‌کند و اشخاصی که از این آبله به اطفال خود کوبیده‌اند همگی ازین مرض سالم مانده‌اند؛ چنانچه از قراریکه در روزنامه یزد نوشته بودند میرزا حسن آبله‌کوب از اول هذه السنه اودئیل تا این اوقات از قرار روزنامه ماه به ماه یک هزار و سیصد و پنجاه و پنج نفر را به موجب تفصیل ذیل در شهر و بلوکات آبله کوبیده و همگی ازین مرض خلاصی یافته‌اند و احیانا اگر کسی به مرض آبله فوت بشود معلوم می‌گردد که از کسانی است که ازین آبله نکوبیده بوده است و آن‌ها که آبله کوبیده‌اند هیچ یک فوت نشده‌اند.

در ماه جمادی الثانی	دویست و ده نفر
در ماه رجب	دویست و هفتاد و یک نفر
در ماه شعبان	سیصد و سی و هشت نفر
در ماه رمضان	صد و پنجاه و سه نفر
در ماه شوال	صد و سی و پنج نفر
در ماه ذی قعده و ذیحجه	ایام ناخوشی بوده آبله کوبیده نشده است
در ماه محرم	صد و شصت و سه نفر
در ماه صفر	صد و بیست و سه نفر» (روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۱۵۲، ۲۷ ربیع الاول ۱۲۷۰ق، ج ۲، ص ۹۶۱).

۲۰. «چونکه منظور امنای دولت علیه در تعیین نمودن اطبا و غیره به جهت آبله‌کوبی در کل شهرهای ایران این بود که ناخوشی آبله در این ولایت کم گردد، بکله از تفضلات الهی این بلیه در این دولت علیه به سبب مواظبت صاحبان اطفال و اطبای آبله‌کوب به طور آسان و خوب بالمره رفع شود و قرار گذاشته‌اند که اگر کسی بچه خود را آبله نکوبد، مورد مواخذه دیوانیان بشود.

از جمله در این روزها در محله دروازه نو اصفهان شخصی طفل خود را آبله نکوبیده است و آن طفل خود آبله درآورده و به این مرض هلاک شده. پنج تومان از پدر او جریمه گرفته‌اند» (روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۴۵، هفدهم صفر ۱۲۶۸ق، ص ۲۳۷).

برای مثالی دیگر در این باب نگاه کنید به: روزنامه فرهنگ، نمره ۶۲، ۲۶ رمضان ۱۲۹۷؛ و نیز سیاح، ۱۳۵۶، ص ۴۷۰.

۲۱. «یزد؛ از قراری که در روزنامه آن ولایت نوشته بودند میرزا حسن مباشر آبله‌کوبی در این اوقات سیصد و پانزده نفر اطفال آنجا را قبل از ناخوشی وبا و در بین ناخوشی وبا آبله کوبیده است که همگی خوب شده‌اند و هرکس در این عمل اهمال نموده است ضرر آن عاید او شده است از جمله میرزا محمد علی مستوفی در آبله‌کوبی طفل خود اهمال نموده بوده است و طفل او به مرض آبله در گذشته است» (روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۱۴۶، ۱۵ صفر ۱۲۷۰ق، ج ۲، ص۹۱۶).

«یزد؛ از قراریکه در روزنامه این ولایت نوشته‌اند امسال در آنجا مرض آبله زیادتر از سال‌های دیگر بروز کرده است ولکن عمل آبله‌کوبی بسیار به حال اطفال و غیره فایده می‌بخشد. آن‌ها که سابقا آبله‌کوبی شده‌اند از این مرض سالم اند و مطلقا در آن‌ها تاثیر نمی‌کند و آن‌ها نیز که تازه آبله‌کوبی می‌شوند از مرض مزبور خلاصی می یابند» (روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۱۸۳، ۸ ذی قعده ۱۲۷۰ق، ج ۲، ص ۱۱۷۸).

۲۲. رساله‌ای درباره آبله در آن دوران می‌نوشت: «... و گویا راه خیال آنانکه انکار این عمل می‌کنند و او را باطل و لغو می‌دانند آن است که ما می‌بینیم تخلف کردن او را در بعضی جای‌ها مشاهده می‌کنیم بار دیگر آبله در آوردن بعضی اطفال را که با مایه آبله گاوی در آن‌ها آبله زده‌اند و این نیست کمتر از جهت اینکه اصل این عمل بیهوده و عبث است. و من در جواب می‌گویم که اولا تخلف قبول نیست و اگر قبول کنیم که در بعض جای‌ها به ندرت تخلف می‌کند آن هم از دو وجه خالی نیست یا از جهت این است که اصل مایه و جراحت که از آبله گاوی برداشته معیوب است و درست نپخته است، از این سبب تاثیرش ناقص است. و یا از جهت این است که خود جراح در جاری ساختن عمل ناقص است یعنی در این صنعت عاجز و قاصر است و سر رشته کامل ندارد به این عمل، تاثیرش به اتمام نمی‌رسد. پس به اینگونه دلیل

واهی افواهی چنین امر عظیم المنفعت را ترک نباید کردن و کسانی که در اول انکار این عمل می‌کردند اکنون انکار کردن خویش را انکار می‌کنند و اولاد خویش را با مایه آبله گاوی آبله می‌زنند و پنج سال می‌شود تخمینا احدی انکار نمودن این مطلب به گوش من نرسیده است و العم عند اله» (بی نا، بی تا، رساله در آبله، ص ۱۱۶).

فهرست منابع

بی نا. (بی تا). رساله در آبله، خطی، دانشگاه تهران، مجموعه شماره ۲۶۳ پزشکی.

آدمیت، فریدون.، ناطق، هما. (۱۳۵۶). افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، تهران، آگاه.

ادیب، عباس. (۱۳۸۴). از مکتب‌خانه تا دانشگاه شتاب دگرگونی‌های مردم اصفهان در هشتاد سال اخیر، اصفهان، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی اصفهان.

اصفهانی، محمد مهدی. (۱۳۷۶). نگاهی به آثار و جایگاه علمی محمد بن زکریای رازی و بهاء الدوله رازی، تهران، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی ایران.

اقبال، عباس. (۱۳۲۶). سابقه تمدن جدید در ایران: آبله‌کوبی، یادگار، سال ۴، شماره ۳.

الگود، سیریل. (۱۳۵۲). تاریخ پزشکی ایران، محسن جاویدان، تهران، انتشارات اقبال.

پاکروان، امینه. (۱۳۷۶). عباس میرزا و فتحعلی‌شاه نبردهای ده ساله ایران و روس، صفیه روحی، تهران، تاریخ ایران.

پولاک، یاکوب ادوارد. (۱۳۶۸). سفرنامه پولاک ایران و ایرانیان، کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی.

تاج بخش، حسن. (۱۳۸۵). تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

تاورنیه، ژان باتیست. (۱۳۸۳). سفرنامه تاورنیه، حمید ارباب شیرانی، تهران، انتشارات نیلوفر.

خویی تبریزی، محمد بن عبدالصبور. (۱۲۴۳ق). تعلیم نامه رساله آبله‌کوبی، خطی، دانشگاه تهران، شماره ۹۰۹۱.

رازی، بهاء الدوله. (۱۳۸۷). خلاصه التجارب، تصحیح و بازنویسی محمدرضا شمس اردکانی و دیگران، تهران، دانشگاه علوم پزشکی تهران.

روزنامه فرهنگ اصفهان. (۱۲۹۷). رمضان، نمره ۶۲.

روزنامه فرهنگ اصفهان. (۱۳۸۵). میرزا تقی‌خان کاشانی حکیم باشی، میرزا محمود افشار، مقدمه سید فرید قاسمی، تهیه و تنظیم عنایت الله رحمانی، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

روزنامه وقایع اتفاقیه. (۱۳۷۳). تهیه و تنظیم کتابخانه ملی ایران، تهران، کتابخانه ملی ایران با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

روستایی، محسن. (۱۳۸۲). تاریخ طب و طبابت در ایران، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۴). روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، تهران: سخن.

ژوبر، پ ا. (۱۳۴۷). مسافرت به ارمنستان و ایران، محمود مصاحب، تبریز، کتابفروشی چهر.

سعدوندیان، سیروس. (۱۳۷۹). درآمدی بر جمعیت شناسی تاریخی ایران در عصر قاجار، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.

سیاح، محمد علی بن محمد رضا. (۱۳۵۶). خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، به کوشش حمید سیاح و به تصحیح سیف الله گلکار، زیر نظر ایرج افشار، تهران، امیر کبیر.

شاردن، ژان. (۱۳۳۶). سیاحتنامه شاردن، محمد عباسی، تهران، مؤسسه امیرکبیر.

صدیق، عیسی. (۱۳۱۴). روش نوین در تعلیم و تربیت، تهران، مطبعه روشنایی.

عین السلطنه، قهرمان میرزا. (۱۳۷۴). روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر.

فلور، ویلم. (۱۳۸۶). سلامت مردم ایران در دوره قاجار، ایرج نبی پور، تهران، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بوشهر.

کارلا، سرنا. (۱۳۶۲). سفرنامه مادام کارلا سرنا آدم‌ها و آیین ها در ایران، علی اصغر سعیدی، کتابفروشی زوار.

کثیری، مسعود. (۱۳۸۸). درآمدی بر پیشینه پزشکی اصفهان، اصفهان، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی اصفهان، معاونت پژوهشی.

گرگانی، عبدالستار. (۱۳۰۰). مرض آبله، خطی، کتابخانه ملی، شماره ۱۱۲۲۷.

مجلس حافظ الصحه دارالخلافه ناصره. (۱۲۹۷). آبله‌کوبی، سنگی، طهران، کتابخانه ملی، ۶۱۷۳.

منظور الاجداد محمدحسین.، قاسمی، رقیه. (۱۳۸۹). بیماری‌های عمومی در دوره پهلوی اول و اقدامات دولت برای مقابله با آن، پیام بهارستان (ویژه نامه تاریخ پزشکی اسلامی)، دوره دوم، سال دوم، شماره ۷، صص ۱-۱۱.

موریه، جیمز. (۱۳۵۱). سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، میرزا حبیب اصفهانی، به کوشش یوسف رحیم لو، تبریز، کتابفروشی کتابچی حقیقت.

موریه، جیمز. (۱۳۸۶). سفرنامه جیمز موریه (سفر یکم)، ابوالقاسم سری، ویرایش مسعود رجب نیا، تهران، توس.

نفیسی، ابوتراب. (۱۳۵۵). مختصر تاریخ علوم پزشکی تا ابتدای قرن معاصر، اصفهان، دانشگاه اصفهان.

ویلز، چارلز جیمز. (۱۳۸۸). ایران در یک قرن پیش: سفرنامه دکتر ویلز، غلامحسین قراگوزلو، تهران، اقبال.

Amanat, Abbas. (2004). Introduction, in: Wills C.J., Land of the Lion and Sun or Modern Persia, Mage Publisher.

Ebrahimnejad, Hormoz. (2005). Religion and medicine in Qajar Iran. Robert Gleave (ed). London: Routlage.

Ettehadieh, Mansoureh. (1992). Patterns in urban development, the growth of Tehran (1852-1903). In Bosworth Edmond and Carole Hillenbrand (ed.), Qajar Iran, political, social and cultural change 1800-1925, Costa Mesa California: Mazda Publishers.

Ingram, Edward. (1992). Britain’s Persian Connection 1798-1828, Prelude to the Great Game in Asia, Oxford: Clarendon press.

Kotobi, Laurence-Donia. (1995). L'émergence d'une politique de santé publique en Perse Qâdjâre (XIX-XXe siècles): Un aperçu historique de la vaccination, Studia Iranica 24.

Mahdavi, Shireen. (2009). Encyclopedia Iranica/Andrew Jukes, British East India Company surgeon and political agent (1774-

1821), Available online at: www.iranicaonline.org/articles/jukes-andrew-british-east-india-company-surgeon.

Malcolm, Sir John. (1815). The history of Persia: from the most early period to the present time, London: J. Murray.

Morier, James. (1818). A second journey through Persia, Armenia, and Asia Minor to constantinople between the years 1810 and 1816 with, London, printed for Longman, Hurst, Rees, Orme, and Brown.

Morier, James. (1997). The adventures of Hajji Baba of Ispahan, edited by C. J. Wills, M.D., London: Lawrence & Bullen/ (1933), Les aventures de Hadji Baba d'Ispahan, Elian-J Finbert, Paris.

Wright, Denis. (2001). The English amongst the Persians, Imperial lives in nineteenth-century Iran, London: I.B.Tauris.

Wujastyle, Dominik. (1993). Indian Medicine, in: W.F.Bynum and Roy Porter (ed.), Companion encyclopedia of the history of medicine, London: Routledge.

یادداشت شناسه مؤلف

مصطفی کریمخان زند: دانش آموخته کارشناسی ارشد جامعه شناسی از دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و پژوهشگر گروه جامعه شناسی پزشکی مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی. از جمله علایق پژوهشی وی تاریخ اجتماعی پزشکی است.

نشانی الکترونیک: mkzand@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۲/۳

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۶/۱۸